اسلام و غرب، برخورد تمدنها، رویارویی مذاهب؟

سولت رشتوانی - ترجمه: جعفر اکرمی

سفیر جمهوری اسلامی ایران در بوداپست در فوریه 1992 از من جهت سفر به تهران و شرکت در کنفرانسی تحت عنوان "نهمین کنفرانس اندیشه اسلامی" دعوت نمود. این کنفرانس توسط سازمان تبلیغات اسلامی ترتیب داده شده بود. در بین شرکت کنندگان افرادی از تئوریسینهای برجسته و مطرح شیعه که عمدتا از لبنان و ایران بودند، حضور داشتند. (حجت الاسلام) احمد خمینی فرزند آیت الله امام خمینی (ره)، شیخ فضل الله، رهبر معنوی حزب الله لبنان و تعدادی افراد دیگر نیز در میان حاضرین بودند. تقریبا کلیه شرکت کنندگان و سخنرانان به شدت به غرب، استکبار و فساد غرب حمله نموده، خواهان نوعی جنگ علیه سمبل درجه یک امپریالیسم جهان، آمریکا، بودند. آیت الله سیدعلی خامنه ای، رهبر انقلاب اسلامی، با تحلیل اوضاع جهان در دهه 90، سقوط کمونیسم و شوروی سابق را بوجودآورنده زمینه مناسبی برای پیروزی و فراگیری جهانی اسلام نامید; چرا که برخلاف مدل زندگی غربی، تنها اسلام عرضه کننده حیات واقعی در این جهان بغرنج و پیچیده بوده است و به عبارت مشخصتر، به گفته ایشان، تنها انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی است که چنین ویژگیهایی را دارا می باشد.

یک سال بعد، در فوریه 1993، من در یک کنفرانس بین المللی دیگر که در لوگزامبورگ و تحت عنوان "نظام بین المللی پس از سقوط نظم شرق و غرب" تشکیل گردید، شرکت کردم. در بین شرکت کنندگان و دانشمندان و محققین از غرب و جهان سوم، سخنرانی "پرفسور ساموئل هانتینگتون"، استاد دانشگاه هاروارد، توجه بسیار زیادی را به خود معطوف نمود.

این سخنان تحت عنوان "برخورد تمدنها" ایراد گردید. مایلم در اینجا بعضی جملات و مطالب این سخنرانی را که در مجموعه ای گردآوری شده و بعدا در شماره تابستانی مجله سیاست خارجی در سالهای 1993 و 1996 با عنوان "برخورد تمدنها و ملاحظاتی پیرامون نظم جهانی" چاپ گردید، مطرح نمایم. "این مطلب نه یک پیش بینی، بلکه یک فرضیه می باشد. مساله نیز این است: عامل بنیادی درگیریها و اغتشاشات در دنیای جدید، چه خواهد بود؟ فرضیه من این است که این تهدید و اغتشاشات در درجه نخست، ایدئولوژی و یا اقتصاد نیست. بزرگترین مرزبندی و تقسیمها در بین بشریت و منبع غالب همه اغتشاشات، فرهنگ خواهد بود ... برخورد تمدنها سیاست جهانی را احاطه خواهد کرد. در آینده خطوط اختلاف (گسل) و شکاف، (FAULT) در بین تمدنها، به عنوان جبهه ها و مرزهای درگیری خواهند بود. اغتشاش در خطوط گسل بین تمدنهای غربی و اسلامی، به مدت 1300 سال ادامه داشته است. احتمال کاهش درگیریها و اغتشاشات بین غرب و اسلام در آینده که قرنها ادامه داشته است، زیاد نیست و حتی می تواند بیشتر از گذشته نیز کینه توزانه تر گردد".

"برخورد تمدنها" اصطلاح و عنوانی بود که توسط ساموئل هانتینگتون دارای شهرت جهانی گردید. با این حال، ساموئل هانتینگتون نخستین دانشمندی نبود که اصطلاح فوق را بکار برد، بلکه پرفسور برنارد لوئیس که شاید بتوان او را به عنوان یکی از معروفترین مستشرقین عالم نامید، برای اولین بار، این مطلب را مورد ملاحظه قرار داد. وی طی سخنانی در سال 1990 که بعدا با اصلاحاتی تحت عنوان "ریشه های خشم و غضب مسلمانان" (2) در ماهنامه آتلانتیک چاپ گردید، اصطلاح "برخورد تمدنها" بدون علامت سؤال در آخر، آن را به عنوان یکی از بخشهای مقاله ارائه نمود که به شکل گسترده ای نیز در جهان انعکاس یافت. به علاوه، تاثیر بسیار چشمگیری نیز بر تلقی غرب نسبت به اسلام معاصر داشته است. لوئیس تصور منظره یک اغتشاش محتمل الوقوع بین اسلام و غرب را به عنوان گامی دیگر از این رویارویی تاریخی (اگرنه غیرقابل اجتناب) تقویت نمود: "مبارزه بین اسلام و غرب برای مدت 14 قرن ادامه داشته است. این مبارزه به شکل ابعاد طولانی از حملات و ضدحمله ها، جهادها و جنگهای صلیبی و پیروزی و شکستها ادامه داشته است.

امروزه، بخش عمده ای از جهان اسلام به نحوی فزاینده و خشونت بار، از غرب منزجر شده است، آمریکا ناگهان به صورت دشمن عمده و اصلی و تجسم شیطان، مخالف سرسخت همه چیزهای خوب، بویژه برای مسلمانان و اسلام درآمده است.

این موضوع که کمتر از برخود تمدنها نیست، شاید عکس العمل غیرعاقلانه ولی به طور قطع، تاریخی نوعی رقابت قدیمی علیه میراث یهودی مسیحی و به علاوه حضور غیردینی، سکولاریزم و توسعه جهانی هردو این پدیده ها باشد. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت بسیار است که ما به نوبه خود، نه تنها نباید در ورود به یک مبارزه تاریخی تحریک شویم، بلکه عکس العمل غیرعاقلانه علیه رقیب نیز نشان ندهیم.

دردهه 90، اسلام، مجددا کانون توجه جهانی گردیده است. این توجه و عنایت شدید به اسلام نیز با ویژگیهای توام با اغراق و خصومت عرضه گردید. اصطلاح "تهدید اسلامی" واژه ای بود که به شکل گسترده در مطبوعات غرب و رسانه های گروهی و همچنین از جانب سیاستمداران شناخته شده، مورد استفاده قرار گرفت. ویلی کلاوس، دبیر کل سابق ناتو، از اسلام به عنوان کمونیسم جدید و یکی از بزرگترین تهدیدهای غرب که هرکجا کمونیسم از بین رفت، جای آن را گرفت، یاد کرد.

این تفسیر و تصور توسط روزنامه نگاران و از طریق درج مطالب در مطبوعات، شکل هیجان انگیزتری به خود گرفت. اصطلاح بنیادگرایی که به طور مرتب و عمده مورد بهره برداری قرار می گیرد، کلمه ای است که تقریبا در همه جا به طور اتوماتیک، با اسلام توام گردیده است. در نتیجه، خوانندگان عادی به این نتیجه می رسند که اسلام و بنیادگرایی ذاتا یک چیز می باشند. بنابراین، اسلام به یک جنبه قوانینی که به طور عمده با واقعیتهای منفی نظیر خشونت، واپسگرایی، بازگشت به گذشته و تهدیدی علیه همه چیزهای خوب توام است، تبدیل می گردد. اصطلاحاتی همچون بنیادگرایی، رادیکالیسم یا افراطگرایی، کلماتی نیستند که به طور دقیق تعریف شده باشند. این واژه ها می توانند با مفاهیم متفاوتی قابل انعطاف باشند; چرا که یا معانی مشخص و دقیقی ندارند یا بیانگر رفتار و طرز برخورد بعضی گروههای متعصب می باشند. این گونه اسلام که تهدیدی علیه ما و طریقه زندگی ما است، دشمن ما محسوب می شود و در نتیجه، می بایستی علیه آن بجنگیم یا حداقل از خود در مقابل حملات اسلام دفاع کنیم.

بسیاری از باصطلاح متخصصان و کارشناسان، بر پایه مناقشات تاریخی بین اسلام و مسیحیت، در صدد یافتن زمینه های جنگ مذهبی می باشند.

در اینجا می خواهم بعضی عناوین را از مطبوعات غربی بیان نمایم: عناوینی نظیر "جنگ سرد جدید با اسلام"، "بحران صلیبی جدید: انتفاضه جهانی"، "اسلام درنگاه غرب: جنگ صلیبی اشتباه؟" و ... مطبوعات مجارستان نیز از این روند مستثنا نبوده اند. در اینجا، مایلم به مقاله ای که در شماره اول دسامبر 97 روزنامه نپسابادشاگ (3) تحت عنوان "اپیدمی بنیادگرایی اسلامی" و به قلم یک نویسنده مصری به نام دکتر رشوان محمد چاپ گردیده است، اشاره نمایم. این مقاله نمونه ای عالی از چگونگی گمراه نمودن خوانندگان دارای اطلاعات ناصحیح به طریقه شبه علمی و توسط یک کارشناس (که یک مصری است) می باشد و بدین طریق، یک تصویر کاملا اشتباه و غلط و دیدگاهی غیرواقعی از اسلام را با هدف ایجاد وحشت نسبت به تهدید اسلام ترسیم نمود. در اینجا، به بعضی از جملات این مقاله اشاره می کنم: نویسنده، مقاله خود را با طرح چند سؤال آغاز می کند:

چرا تروریسم اسلامی خود را در هیات چنین اشکالی ارائه می نماید؟ چرا خشونت و خصومت آن در وهله اول، متوجه مسیحیت اروپایی است؟ آیا بنیادگرایان، قربانیان خود را به دلیل خارجی و غریبه بودن و یا به دلیل مسیحیت، می کشند؟ نویسنده، پاسخ صحیح را مربوط به ماهیت و جوهره دین اسلام ذکر می کند: "دین اسلام با فقدان اغماض و گفت وگو، همیشه بار سوءظن و عدم اعتماد و خصومت علیه مذاهب دیگر را به همراه داشته است.

در بسیاری نقاط در قرآن مفاهیم غیرقابل انکاری از "آنتی سمیتیسم" را می توان پیدا نمود. به گفته قرآن، یهودیان دشمن شماره یک مسلمانان می باشند. دین اسلام همانند مسیحیت که مبلغین مسیحیت را به رسمیت می شناسد، نیست و تنها جهاد و جنگ مقدس را می شناسد. خصومت در دنیای اسلام عموما علیه خارجیان و غریبه ها و به طور اخص متوجه مسیحیت است. چنانچه تصور کنیم مسائل اقتصادی عامل اصلی گسترش و اشاعه تروریسم به مثابه شعله های آتش می باشد، اشتباه است. دلیل و عامل اصلی نیز در جوهره و نهاد اولیه و فطرت اسلام و چیزهایی از این قبیل نهفته است.

من نتوانستم خود را از پاسخگویی به این مقاله معاف کنم و در 5 ژانویه 1998، طی مقاله ای در همان روزنامه با عنوان "دیو جدید در افق؟" (4) پاسخ دادم. آیا واقعا اسلام به معنی تهدید علیه غرب و تمدن غربی است؟ چرا اسلام در دهه 1990 به منزله دشمن اصلی غرب مطرح گردید؟ آیا هیچ گونه درگیری خصومت وار بین اسلام و غرب، بین دو تمدن و بین اسلام و مسیحیت و مابین دو مذهب وجود دارد؟ چه کسی از چه کسی باید بترسد؟ اینها سؤالات مهمی هستند که باید پاسخ داده شوند.

البته تحریکات و حوادث مشکل آفرین بسیاری توسط مسلمین طی دهه های گذشته وجود داشته است. در الجزایر، اسلام گرایان برنده انتخابات شهرداریها گردیده، ولی توسط ارتش از بدست گیری قدرت محروم گردیدند. الجزایر در یک جنگ داخلی تمام عیار قرار دارد که طی آن شبه نظامیان با گروههای نظامی در حال نبرد هستند و طی آن هزاران روشنفکر، روزنامه نگار و سایر غیرنظامیان کشته شده اند. سودان در حال حاضر توسط یک حزب اسلامی اداره می شود.

مایلم به دلیل اینکه مرکز ثقل و کانون فعالیتها و تحقیقات علمی من مربوط به نظام بین المللی می باشد، از تغییرات تاریخی که در دهه های 80 و 90 در سیستم و نظام جهانی بوجود آمد، آغاز کنم. سقوط شوروی و بلوک شرق سابق منجر به پایان سیستم دوقطبی در جهان گردید.

مشخصه و خصوصیت نظام بین المللی در این روزها، با تشدید همزمان پروسه و روندهای متناقض توام می باشد که شامل همگرایی و واگرایی، جهانی شدن و منطقه گرایی یا تکه تکه شدن، مدرنیزه، پسامدرنیزه و سنت گرایی و نظایر آن می گردند. ما همچنین شاهد ظهور مجدد روندهایی با ماهیت فرهنگی از قبیل ناسیونالیسم، نژادگرایی و هویتهای سیاسی نیز هستیم.

در دهه 90، کشورهای غربی به لحاظ شرایط غیرقابل پیش بینی و نامشخص هرج و مرج و همچنین رشد احاطه کشورهای سرمایه داری پیشرفته، به عنوان مشخصه های بارز نظام بین المللی قلمداد می گردند. جهان شمولی و جهانی شدن که عمدتا حوزه اقتصاد و ارتباطات در نظام جهانی را دربر می گیرد، با منطقه گرایی فرهنگی و تکه تکه شدن همراه شده است.

هویت در هر سطح و میزان، تنها در ارتباط با "دیگری" و یک شخص متفاوت، قبیله، نژاد یا تمدن قابل تعریف است. به طور تاریخی، قوانین و مقررات، اعمال کننده رفتارهایی در قبال افرادی که مشابه ما بوده و آنهایی که متفاوت هستند، می باشد. قوانین ملل مسیحی در برخورد با یکدیگر با آن دسته از قوانین که مربوط به برخورد با مسلمین بود، تفاوت داشتند. مسلمانان نیز در قبال افراد "دارالسلام" و "دارالحرب" رفتار متفاوتی دارند. افراد نیز برای تعریف و مشخص کردن خود، نیاز به دیگران و دشمنانی دارند.

آنها به طور طبیعی، افرادی را که شبیه نیستند، به عنوان تهدید و غیرقابل اعتماد تلقی می کنند. "ما" در قبال "دیگران"، تقریبا به شکل یک روند و تمایل جهانی تبدیل شده است. در دنیای معاصر، لفظ "آنان"، عمدتا به افرادی از تمدنهای متفاوت اطلاق می شود. پایان جنگ سرد منجر به خاتمه درگیری نشد، بلکه منجر به پدید آمدن هویتهای جدید فرهنگی و همچنین الگوهای اغتشاش جدید در بین گروههایی از فرهنگهای متفاوت گردید.

تجدید سنت گرایی که در برهه های اخیر توسعه بسیاری داشته است، به معنی بازگشت به چیزهایی که قبلا وجود داشته و یا حفظ پدیده های سنتی و کهنه نیست، بلکه عکس العمل به بعضی تاثیرات داخلی و یا خارجی و پاسخی به مسائل فوری و ضروری روز می باشد که به واسطه تکرار تاریخی مبتنی بر سنت، مشروعیت یافته و خود را به منزله یک طرف خودی در جهت توسعه در مقابل و مخالفت با طرف بیگانه نشان داده است. به طور مشخص، ما در این عملکرد، جوهره هایی از بنیادگرایی را که از دید بسیاری به منزله "مانیفیست خودیت" تلقی می گردد، مشاهده می کنیم. تجدید سنت گرایی هیچ چیز به غیر از رد کردن توسعه با محوریت و مرکزیت اروپایی و به شکل دقیقتر، با محوریت اروپای غربی (آنچه که مدرنیزه نامیده می شود) نمی باشد. تجدید سنت گرایی، با جهانی شدن تمدن غربی و ارزشهای آن به مبارزه و چالش برخاسته، این مساله را که تمدن غربی به عنوان نماینده توسعه یافتگی در حد اعلای درجه می باشد، مورد سؤال قرار می دهد.

از زمانی که توسعه سرمایه داری اروپایی باعث بوجود آمدن اقتصاد جهانی و بازار جهانی شده است، توسعه غیر برابر وجود داشته که هنوز نیز ملموس است; توسعه ای نابرابر و وابستگی غیر متناسب یکطرفه بین مرکز توسعه یافته و محیط پیرامون غیر توسعه یافته نظام جهانی. اقتصاد جهانی و بازار جهانی در طول استعمار اروپایی و در نتیجه جریان یافتن سرمایه اروپایی به مناطق غیر اروپایی جهان، با هدف شکل دادن دنیای غیر اروپایی، بر پایه دیدگاههای خود صورت گرفت. قدرتهای استعماری، مناطق غیراروپایی را با توسل به زور، نه تنها در بعد اقتصادی و سیاسی، بلکه در زمینه فرهنگی، به صورت یک وابسته درآوردند. اروپاییان با قائل شدن به برتری و تفوق، ماهیت و جوهره و طرز تفکر و فرهنگ اروپایی، سنتها و فرهنگهای منطقه ای را نادیده گرفتند; چرا که این فرهنگها با آنچه در اروپا وجود داشت، متفاوت بودند. این حالت هیچ چیز به جز یک ماموریت تمدن سازی با طرح برتری و جهانی بودن فرهنگ اروپایی نبود و این موضوع در خصوص جهان اسلام نیز صادق بود.

غربی کردن باعث از بین رفتن و تخریب شیوه های زندگی قدیمی و منجر به پدید آمدن نوعی احساس مقاومت در قبال پذیرش عناصر خارجی جدید و همچنین احساس خطر شدید نسبت به حفظ هویت و فرهنگ گردید. در حال حاضر نیز تقریبا کلیه موضع گیریها و اقدامات تمدن اسلامی، در واقع، پاسخی به چالشهای اروپایی و عکس العملهایی به رفتارهای گذشته تمدن و فرهنگ اروپایی در قبال تمدن اسلامی می باشد.

غرب در تلاش است که موقعیت برتر خود را دائمی نماید و به این تلاشها نیز ادامه خواهد داد تا از منافع خود به عنوان منافع جامعه جهانی دفاع کند. این جمله (جامعه جهانی) به شکل یک اسم جمع، به منظور مشروعیت جهانی دادن به اعمالی که منعکس کننده منافع آمریکا و قدرتهای غربی است، درآمده است. به عنوان نمونه، غرب تلاش می کند که اقتصاد جوامع غیر غربی را به یک سیستم اقتصادی جهانی ملحق نماید که کنترل و سیطره آن را در دست دارد. غرب از طریق صندوق بین المللی پول و دیگر سازمانهای اقتصادی بین المللی، منافع اقتصادی خود را توسعه و سیاستهای اقتصادی را که از دید آنها مناسب است، بر سایر ملل نیز تحمیل می کند. غیرغربی ها نیز هیچ گونه مضایقه ای از اینکه به شکافهایی که بین اصول غربی و اقدامات غرب وجود دارد، اشاره کنند، ندارد. دموکراسی در این جوامع، تشویق و ترویج داده می شود، ولی تا آنجایی که منجر به روی کار آمدن بنیادگرایان نگردد، کشورهای ایران و عراق جهت عدم تکثیر سلاحهای هسته ای مورد موعظه و اندرز قرار می گیرند، ولی این واقعیت در مورد اسرائیل وجود ندارد. تجاوز علیه کشور نفت خیز کویت به شکل بسیار گسترده ای دفع می گردد، ولی نه در قبال بسیاری ملتهای دیگر. عملا معیارهای دوگانه، بهای غیر قابل اجتناب جهانی شدن اصول استاندارد می باشد. تعریف کردن معنی اسلام کار بسیار مشکلی است. در غرب، 2 نوع دیدگاه کاملا متضاد از مفهوم نادرست اسلام وجود دارد. اولی را می توان دیدگاه سکولاریزم و دیگری را دیدگاه استبدادی و توتالیتر نامید که تعریف دوم نیز به طور نامتجانس با ویژگی بنیادگرایی و همچنین شرق گرایی مشخص می شود. بسیاری از مردم، اسلام را بر پایه مفهوم سکولاریزم اروپایی از مذهب تلقی می کنند که محدود به مباحث خداشناسی، پرستش خدا، تنظیم روابط بین انسان و خدا و زندگی شخصی محدود می گردد. بصورت جزئی نیازی به رد این دیدگاه نیست; چرا که تعریفات ارائه شده، کاملا واضح و روشن می باشند. دیدگاه مدرن و سکولاریزم از مقوله مذهب، به منزله یک سیستم مبتنی بر اعتقادات شخصی، اسلام را که در دیدگاهها و نظرات خود جامع است، به حدی غیرطبیعی عرضه می کند که از فرمهای مورد پذیرش سکولاریزم مدرن دور می شود. بنابراین در این حالت، اسلام به شکل تهدیدهای افراطی، غیرعقلانی و غیر جامع درمی آید.

بر پایه دیدگاه افراطی دیگر، اسلام مشتمل بر همه شؤونات بوده و مسؤول و عهده دار تمام امور در دنیای اسلام و کلیه حوادث سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بخشی از اسلام می باشد. به طرز نامتجانسی، شرق شناسان غربی و اسلام گرایان و یا بنیادگرایان اسلامی نیز دارای دیدگاه مشابهی هستند.

همان گونه که می دانید، در دهه های 60 و 70، بحثهایی پیرامون مطالعات اسلام و خاورمیانه بوجود آمد. بعضی نظریه پردازان چپ گرا (انورعبدالمالک، سمیر امین، ماکسیم رودنسیون و دیگران) اکثرا از کشورهای جهان سوم و بعضا اروپایی، به شدت از غرب، به لحاظ نوشته های آنها در مورد اسلام و خاورمیانه، انتقاد نمودند. یکی از مهمترین موارد مربوط به انتقاد از شرق گرایی نیز تقریبا یک ابتکار غربی و شرق شناسی، (ORIENTALISM) نیز که چگونگی نزدیکی به شرق می باشد و ناشی از جایگاه ویژه شرق در تجارب اروپای غربی است، غرب را در تعاریف و دیدگاههای آن یاری کرده است. شرق توسط غرب بوجود آمد و توسط غرب نیز جهت دهی گردید. دیدگاه شرق شناسی، یک پایه و اساس سنتی زبانی و فرهنگی است که از مطالعات کلاسیک ناشی شده است.

تمایلات بسیاری از شرق شناسان که کاملا مثبت بوده، کشف ویژگیهای توسعه در جهان اسلام است که باعث شده توسعه در این منطقه، در مقایسه با توسعه در غرب، به شکل منحصر به فردی بروز نماید. این افراد نیز اغلب به لحاظ غلتیدن به جهات افراطی دیگر، نظیر کم اهمیت تلقی کردن تفاوتها در بین مناطق اسلامی، انکار بعضی روند تحولات مشابه بین اروپا، غرب و دنیای اسلام و تلقی از اسلام به عنوان یک تفکر مجرد و پایدار توتالیته، از اهداف خود دور گردیده اند.

دنیای اسلام یک واحد یکپارچه است که همه چیز را می توان با مشخصه اسلامی بودن تشخیص داد. طبق معمول، حقیقت را می توان در بین دو قطب این دو دیدگاه افراطی پیدا نمود. اسلام دارای مقوله ای بس وسیعتر از مفهوم مذهب در غرب سکولاریزم است، ولی این نیز صحیح نیست که جوامع اسلامی قادر به جدا کردن دین از سیاست نمی باشند. مجموعه تاریخ اسلام به عنوان یک پروژه تمدنی و سیاسی با محاسبات واقع گرایانه و سیاسی و روابط بین قدرت احاطه شده بوده است. هیچ گونه سیاست اسلامی و یا اقتصادی اسلامی واحد که بتوان از متن کتاب مقدس بدست آورد، وجود ندارد.

البته اسلام مذهبی است که به مفهوم کلمه ای آن، سنتی و سنت گرا می باشد. اسلام سیستمی است که تشکیل دهنده و هماهنگ کننده کلیه جوانب زندگی می باشد، یک سیستم مبتنی بر استانداردهای اخلاقی تا یک دکترین اجتماعی و اقتصادی، یک سیستم حقوقی، تمدن و فرهنگ و یک سیستم حکومتی و سیاسی و تنظیم کننده رفتارها. اسلام یک سیستم همه جانبه، شیوه مشخص زندگی و روش مشخص درک جهانی می باشد. اسلام ادعا دارد که در کلیه جنبه های زندگی تاثیر و نقش تنظیم کننده دارد. البته بین آنچه که توسط یک مذهب ادعا می گردد که بر زندگی مردم نقش دارد، با نقش واقعی که این مذهب در جامعه ایفا می کند، تفاوت وجود دارد. در اینجا مایل نیستم به درگیریهای که به تفسیر از اسلام مربوط می شود، وارد شوم، بویژه آن بخشی که مربوط به روابط اسلام با سیاست می باشد. همان گونه که مشهور است، این مباحث در عصر مدرن با فعالیتهای علمی و درس علی عبدالرازق که در سال 1925، اندکی پس از سقوط سلسله خلفا در ترکیه، اثر خود به نام "الاسلام و اصول الحکم" را به عنوان پاسخی به کار محمد رشید رضا تحت عنوان "الخلیفة اوالامامة العظمی" نگاشت، آغاز گردید. در حالی که نوشته های "رشید رضا" توضیح سیستماتیک از "دولت اسلامی"، بر پایه نزدیکی بین مذهب و سیاست می باشد، عبدالرازق طرفدار جدایی و افتراق بین مذهب و سیاست بوده، اسلام را به عنوان دینی که مطلقا جدا و مستقل از مقوله سیاست می باشد، تعریف می کند.

اسلام شناسان، امروزه جدایی دین از سیاست را رد می کنند. متفکران اسلامی به شدت به سکولاریزم که از دید آنها غیراسلامی تلقی می شود، حمله می کنند. بایستی تاکید شود که نهضتهای اسلامی یا بنیادگرایی، پاسخی به مشکلات جاری است و عمدتا دارای طبیعت سیاسی و یا اجتماعی قلمداد می گردد. هرکجا که نهضتهای اسلامی یا بنیادگرایی رشد می کند، در واقع، به مسائل و مواردی که جوامع با آنها مواجه هستند، پاسخ می دهند. این پاسخها، وجوه و خصوصیات گوناگونی دارند. اسلام گرایی، نیرویی که از یک مرکز جهت دهی شود، نیست. ما باید بین نیروهای رادیکال و میانه رو تفاوت قائل شویم. مایلم در اینجا به دیدگاه متفاوت این دو تفکر پیرامون بنای مؤسسه مشورتی (شورا) اشاره کنم. از دید رادیکالها، شورا عبارت از اقدامات کارشناسان علمای خبره و توانا می باشد. برعکس، میانه روها نظریه شورا را به گونه ای فراتر و وسیعتر از انتخابات و شکل پارلمانی تلقی می نمایند. این دو شاخه شدن و دیدگاه دوگانه، مساله بسیار مهمی است که اغلب، حتی در نوشته های اسلام شناسان نیز نادیده گرفته می شود.

تفاوت قائل شدن بین اسلام به عنوان یک مذهب و یک سیستم مبتنی بر معیار اخلاقی و یک ایدئولوژی سیاسی، موضوع فوق العاده مهمی است. اسلام به منزله ایدئولوژی مخالفان سیاسی علیه نظامهای حاکم در خاورمیانه مبدل شده است. همچنین توجه به این نکته نیز حائز اهمیت بسیار است که تجدید حیات سیاسی اسلام، بسیار زودتر از انقلاب اسلامی ایران و از زمان شکست جنگ سال 1967 آغاز گردید.

بازگشت مجدد به اسلام و یا تجدید حیات و رنسانس اسلامی یک بخش ارگانیک از روند جهانی تجدید سنت گرایی می باشد و ظهور بنیادگرایی نیز یکی از جنبه های تجدید اسلام گرایی است. به علاوه، بسیار مهم است که تاکید گردد، تجدید اسلام گرایی نیز مساوی با نقض قواعد جوامع متمدن و یا اصول دموکراسی نمی باشد. در دنیای اسلام، به همان اندازه جنبه های دموکراسی وجود دارد که علیه آن موجود است.

در سطوح نظری و تئوریک، نوعی درگیری مبنی بر خصومت بین اسلام و مسیحیت وجود دارد، گرچه از دیدگاه مذهبی، شباهتهایی نیز بین این دو دین موجود است. هر دو مذهب مدعی یک نوع ماموریت الهی هستند. همان گونه که در قرآن مجید آمده است و ان الدین عندا... الاسلام (سوره آل عمران، آیه 19) و رضیت لکم الاسلام دینا (سوره مائده، آیه 3).

نام "کاتولیک" نیز به معنی "جهانی" می باشد. کلمه ارتدوکس به معنی پیروی از راه و سرنوشت حقیقی است. در خصوص رابطه اسلام با مذاهب دیگر (در وهله اول مسیحیت)، یک واژه و اصطلاح مهم است که در قرآن آمده است و آن واژه "اهل کتاب" است. 2 نوع تفسیر، یکی تنگ نظران و دیگری مبتنی بر سعه صدر، در مورد "اهل کتاب" وجود دارد. از دید تنگ نظرانه، تنها مسیحیت و یهودیت جزء ایمان آورندگان محسوب می شوند; چرا که آنها به رسالت پیامبران اقرار نموده اند. مساله این است که از بین مذاهب موجود در زمان ما، تنها نام مسیحیت و یهودیت در قرآن ذکر شده است. البته در بعضی جاها نیز از مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و صائبین نام برده شده است (سوره بقره، آیه 62). در سوره حجر آیه 17، از "المجوس" نیز نام برده شده است. بعضی کارشناسان معتقدند که اگر "صائبین" تنها به دلیل اقرار به دین و پذیرش یک کتاب آسمانی، اهل کتاب هستند، دلیلی وجود ندارد دیگرانی نیز که اقرار به یک مذهب نموده و یک کتاب آسمانی را پذیرفته اند، از برخورد مشابهی بهره مند نباشند.

در طول 1400 سال گذشته، مسیحیان و مسلمانان اغلب با یکدیگر خصومت داشته، ولی در فصلهای تاریخی دیگر، آنها در یک همزیستی مسالمت آمیز به سر برده اند. از دید مسیحیت، اسلام دربردارنده تهدیدی دوگانه می باشد، هم مذهبی و هم سیاسی که اغلب اروپا را تهدید به تاراج و تهاجم کرده است. ابتدا این تهدید در ) POITIERS به سال 732 م) و نهایتا نیز در دروازه وین (1683 و 1529) بوده است. بعضی مورخین و تاریخ شناسان معتقدند چنانچه مسلمانان در POITIERS وادار به عقب نشینی نمی گردیدند، ممکن بود زبان آکسفورد و در واقع اروپا، عربی باشد. من علاقه مند به تصور این نکته هستم که چنانچه اعراب درPOITIERS پیروز می شدند و اروپا اسلامی می گردید، چه اتفاقی ممکن بود بیفتد.

چندین حادثه و اتفاق در تاریخ وجود دارد که تاثیرات دائمی و بسیار مخربی، در مقایسه با جنگهای صلیبی، بر روابط اسلام و مسیحیت به جا گذاشته است. 2 افسانه در مفهوم غربی جنگهای صلیبی تاثیر و نفوذ داشته است: اول اینکه در این جنگها، این مسیحیت بود که پیروز گردید و دوم اینکه، جنگهای صلیبی، صرفا به منظور آزادی بیت المقدس صورت گرفت. برای مسلمین، خاطره جنگهای صلیبی بر پایه بارزترین نمونه از نظامی گری مسیحیت استوار می باشد که به نوعی، مبین پیشتازی زودرس تجاوز امپریالیسم مسیحیت غرب و همچنین یادآور بارز خصومت زودهنگام مسیحیت در قبال اسلام می باشد.

به عنوان یک جمع بندی نهایی، مایلم به این سؤالات پاسخ بدهم: آیا اسلام واقعا غرب را تهدید می کند؟ پاسخ من بسیار کوتاه است: نه.

یک اسلام یکپارچه وجود ندارد و عنوان تهدید یک برچسب و عنوان غیر مشخص و مبنی بر بار ایدئولوژیک می باشد و این ویژگی، در مورد اسلام بنیادگرا نیز صادق است. اختلاف بین چهره های گوناگون اسلام و اسلام سیاسی و اسلام بنیادگرا و تفاوت دیدگاههای آنها، مانع از یک اقدام متمرکز و باصطلاح حمله غرب علیه اسلام می گردد.

کشورهای وابسته به جهان اسلام، متعلق به مناطق توسعه نیافته دنیا می باشند. افزایش شکاف بین کشورهای شمال و جنوب که به معنی شکاف بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته و غنی و فقیر می باشد، در مقیاس جهانی، به عنوان یکی از مهمترین مشکلات مبدل شده است. کشورهای اسلامی به شکل ناموزونی، به قطب جهانی اقتصاد وابسته می باشند. بنابراین، امکان یک نوع "خطر اسلامی" بزرگ نمی تواند وجود داشته باشد و این، نه تنها به دلیل آن است که کشورهای اسلامی نماینده نظامهای مبتنی بر قانون در جهان شناخته نمی شوند، بلکه به دلیل ضعف بسیار زیادتر آنها در مقایسه با غرب نیز می باشد.

البته بعضی گروههای افراطی شبه نظامی از شاخه اسلام سیاسی، تحقیقا عوامل خطر و یک عامل خطر امنیتی برای کشورهای غربی محسوب می گردند. اقدامات تروریستی، مردم را با هراس مواجه کرده، احساسات و رفتارهای ضداسلامی آنها را تقویت می کند.

مهاجرت نیز یک عامل خطر در کشورهای اروپای غربی به حساب می آید. در دهه 1990، مهاجرین به شکل فزاینده ای از جوامع غیر غربی به این کشور آمده اند. در اوایل دهه 1990، دوسوم مهاجرین در اروپا مسلمان بوده و نگرانیهای اروپاییان از مهاجرین، بیش از همه، ناشی از مهاجرت مسلمانان می باشد. اگرچه ارائه آمار دقیق امکان پذیر نیست، ولی شواهد و آمار تقریبی، حکایت از حضور حدود 7 میلیون مسلمان در غرب دارد. چالش مربوط به این افراد نیز هم از بعد جمعیتی و هم از بعد فرهنگی می باشد. 10 درصد تولدها در اروپای غربی در بین مهاجرین صورت می گیرد. جوامع اسلامی و مسلمانان جذب فرهنگ کشورهایی که در آن زندگی می کنند، نگردیده اند و با کمال نگرانی، شواهدی نیز در این رابطه مشاهده شده است.

مخالفت عمومی و خصومت در قبال مهاجرین و پدیده مهاجرت در قالب اقدامات افراطی و خشونت علیه این مهاجرین و جامعه آنها بروز نموده است. احزاب راستگرا، ناسیونالیست و ضد مهاجرت در کشورهای اروپای غربی که مخالف مهاجرت مسلمانان هستند، در مقیاس وسیعی، بازتاب و عکس العملی از احزاب اسلامی در کشورهای مسلمان می باشند.

ساموئل هانتینگتون کاملا بدبین است: افزایش گرایشات ضد غربی مسلمانان با نگرانیهای رو به تزاید غرب نسبت به "تهدید اسلامی" که بویژه از جانب افراطگرایان اسلامی احساس می شود، همزمان و به شکل موازی به پیش رفته است. از دیدگاه من، اسلام به معنی هیچ نوع تهدید نمی باشد، ولی به مثابه چالش برای غرب است. این چالش بیشتر در مورد آنهایی صادق است که برای تمدن غربی مفهومی جهانی را قائل هستند و آنهایی که متقاعد به برقراری و استیلای غرب و ارزشهای غربی می باشند. غرب، تنها تمدن موجود نیست، بلکه به منزله یکی از تمدنهای رایج است و این مساله در مورد اسلام نیز صادق است. آیا "تهدید اسلامی" نیز وجود خارجی دارد؟ با یک ادراک بلی، درست همان گونه که می توان "تهدید مسیحی" را نیز بیان نمود، اسلام می تواند به منظور توجیه تجاوز و جنگ، ظلم و بی عدالتی نیز مورد استفاده قرار گیرد. اسلام همچنین تهدیدی علیه تفکرات جهانی با مرکزیت اروپایی نیز می باشد که مساله آن را مورد سؤال قرار می دهد. اسلام می تواند تهدیدی علیه بعضی حکام خودکامه و تهدیدی علیه سرکوبهای حکومتی و دیکتاتوری نیز باشد. فعالیتهای اسلامی اغلب مؤثرترین و پرصداترین انتقادات و سازمانهای اسلامی نیز سازمان یافته ترین نیروهای اپوزیسیون قلمداد می گردند.

سرانجام، اسلام به مفهوم تهدید علیه خود نیز می باشد. حداقل اسلام سیاسی و یا اسلام گرایی نیز از طریق قدرت تحریک خود و اینکه آیا قادر خواهد بود یک دولت مؤثر و کارآ بوجود آورده، برنامه ای جهت تغییرات اجتماعی سیاسی فراهم کرده، ارتباطی بین اعتقادات اسلام سنتی و ساختارها و وقایع اجتماعی سیاسی دنیای معاصر ایجاد نماید، مورد چالش قرار می گیرد، ولی اسلام گرایی توفیقاتی نداشته و نتوانسته است که به نحو مؤثر و عمده ای، صحنه سیاسی خاورمیانه را تغییر دهد. در اواخر دهه 1990، رژیمهای مربوط به دهه های 80، کماکان بر سر قدرت هستند و جنگ خلیج فارس باعث بوجود آمدن سیطره آمریکا گردید و اسلام گرایی نیز انگیزه های اصلی خود را از دست داده است.

اسلام معاصر بیشتر از آنکه یک تهدید باشد، یک چالش است. غرب را به چالش می طلبد تا اینکه تنوع تجارب مسلمانان را درک نموده و بشناسد. همچنین چالشی برای دولتهای اسلامی است که نسبت به درخواستهای مردم خود در ارتباط با آزادسازیهای سیاسی و مشارکت وسیعتر در صحنه های سیاسی مسؤولیت پذیری بیشتری داشته باشد. همچنین وجود نیروهای مخالف مسالمت جو را تحمل کرده و نسبت به بنیادگذاشتن ساختارهای دموکراتیک، اقدام مناسب به عمل آوردند. به علاوه، قدرتهای غربی را به چالش می طلبند تا به ارزشهای دموکراتیک ارائه شده توسط خود آنها پای بند باشند.

اجازه می خواهم سخنان خود را با عبارتی از قرآن خاتمه دهم، سوره حجرات آیه 13: و جعلناکم شعوبا و قبائلا لتعارفوا. و ما شما را به صورت گروهها و قبائل مختلف درآوردیم تا اینکه قابل شناسایی باشید و ما افراد قبائل مختلف را خلق کرده ایم تا اینکه همدیگر را بشناسند. تلاش برای شناخت بهتر از یکدیگر و گفت وگو براساس آن، این مهمترین اسلحه و حربه بر ضد هرگونه تهدید، چه از جانب غرب و چه از جانب اسلام می باشد.

منبع: سفارت ج. ا. ا. - بوداپست

پی نوشتها:

1) پروفسور رشتوانی، (Zsolt Rostovanyi) ،اسلام شناس معروف مجاری و رئیس مؤسسه مالی مطالعات دیپلماتیک وابسته به دانشگاه اقتصاد و از صاحبنظران مسائل اسلام و غرب، مقاله حاضر را در اجلاس سفرای کشورهای اسلامی در بوداپست ارائه نموده است.

2. The Roots of Muslim Rage

3. Nepszabadsag

4. New Boggyman In The Horizon